

تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte

Nr: 076287 A

5600 Wuppertal 1.

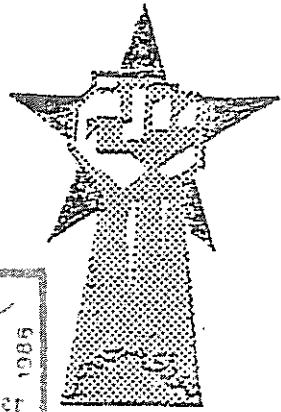
W. Germany

آگهی پستی

سام آرزو فوق العاده
دوره اختیاری

شماره ۹

۲۳ دی ۱۳۶۰



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

لبنان : دیکتاتوری نظامی علیه طبقه کارگر

ارتش لبنان هجوم خود را به جنبش همبستگی طبقه کارگر این کشور همچون راهزنان نیمه های شب و بی سروصدا آغاز کرد . با طلوع صبح "تشکیل" شورای نجات ملی " و حکومت نظامی از طریق رادیو - تلویزیون و به صورتی واقعی از طریق حضور تپها و تانکها در شهر لغلا شد . سربازان با کلاههای خود و تفنگهایشان کارخانه ها و مراکز کارگری را انضال کردند و برآن شدند که کارگران را به زیر سرنیزه و تهدید به محاکمه نظامی به کار وادارند . واقعیت "سویالیسم" و "اترناسیونالیسم" اردوگاهی بار دیگر در لبنان خود را عریان و بی پرده به نمایش گذاشت . مردم نیروی و اروپای شرقی و کارگران و روشنفکران همه دنیا امروز با نگرانی شاهد تلاش خشونت باز و خونین "حکومت کارگری" لبنان برای سرکوب طبقه کارگر در این کشوراند .

توطئه ای به نام "پاکسازی و بازسازی دانشگاهها"

با پیروز شدن قیام انقلابی مردم ما و فرو ریختن نظام شاهنشاهی ایند آن میرفت که جامعه ایرانی به زودی در همه زمینه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از هر گونه آلودگی به ظاهر خودکامی و ارتجاع "پاکسازی" و بر باید پیشرفته ترین دست آورد های انقلابی و در جهت دست یافتن به والاترین آرمان های انسانی "بازسازی" شود . اما دیری نگذشت که تیغان کسر کننده ای از جنجال و هیاهو همه چیز را در خود فرو بردند . مزدوران جفا قرار به همه دستاورد های انقلاب هجوم بردند .

بقیه در صفحه ۷

جنگ و هدفهای قدرت

"جبهای جمهوری اسلامی ایران" در برنامه "باراهیان ره قدس" و اخبار جنگ جبهه جنوب شانزدهم دیماه ۱۳۶۰ مطالبی شنیدنی داشت . گوینده در باره ریشه ها و علل جنگ ایران و عراق به تحلیل وضع عراق و جنگی روی کار آمدن بمشی هادر این کشور پرداخت . از قاسم و کودتای او بر ضد رژیم سلطنتی عراق تجلیی گذرا کرد و آنگاه شرح داد که چگونه بمشی هادر حرکت شروع شده با کودتای قاسم را گام به گام قاپندند و به اینکه قدرت فزینند . سپس پرداخت به وضع اقتصادی - سیاسی عراق و اینکه کشور مذکور صادر کننده نفت به انگلیس ، آمریکا ، فرانسه است و وارد کننده عمده کالا از این کشورها . لابلای این بحث اقتصادی که با نمودارهای آماری هم زینت یافته بود ، به اینجا رسید که عراق تا سال ۱۹۷۵ سلاح و مبعات ارتش خود را از اتحاد جماهیر شوروی تامین می کرد ولی از آنسال به بعد صدام چرخش به غرب کرده ، یعنی که تجهیزات ارتش عراق را از غرب تامین می کند . گوینده به جای ارائه ارقام و آمار در این زمینه خیلی سریع و گدرا به خرید میراث های فرانسوی در حین جنگ با ایران ، به صافه ای که همین اواخر انجام گرفت - اشاره کرد و به این ترتیب صافه بمبی را که عنوان کرده بود - یعنی اینکه ارتش عراق ساختن سالها همکاری نزدیک عراق و شوروی و تربیت یافته مختاران نظامی شرق نیست و عراق دارد با سلاحهای غربی یا مردم ایران می جنگند نه با سلاحهای شرقی - به خیال خود ثابت کرد . این تبلیغات بخشی از همان سیاست کی تبلیغاتی است که رژیم جمهوری اسلامی و مشاوران "شرقی" آنرا در هر کی دنبال می کنند : تم اصلی این تبلیغات اینست

بقیه در صفحه ۲

ایران و عراق ساخته دست امریکاست مولای در زش نمی رود و تنزی صد درصد درست است .

حال بپردازیم به طرف دیگر قضیه ، یعنی نتایج جنگ . در این مورد نیز ، در همان برنامه چهارشنبه شب شانزدهم دیماه حضرت حجت السلام والمسلمین ، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی سخنان گویایری ایراد فرمودند و مساله را با چنانسان خنده های ملیح و کلمات ساده ای تحلیل کردند که حتی مسن بیسواد هم روشن شدم . ایشان در تحلیل برکات جنگ فرمودند جنگ برای ما چند برکت داشته است : اولاً رسیدن به مقام والای شهادت که مقام قرب الهی است ؛ غایتترین مقام و مرتبه ای که هر انسان می تواند به آن برسد . ثانیاً جلوگیری از روند تحوّل جامعه ایرانی به سوی یک فرهنگ مصرفی جدید . ما که انقلاب کرده بودیم و حدود بیست تا ۳۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشتیم ، انبارهای ما هم پر بود ، ارتش و سلاحها و مهمات آن هم دست نخورده بود ، ممکن بود سوسه بشویم و از ایسن امکانات در راه مصرف و رفاه استفاده کنیم : آنوقت چه می شدیم؟ یک ملت تنبل بی کاره که فقط از کیسه می خورد و تولید نمی کند و این البته به ضرر ما بود و به نفع امریکای جهانخوار بود . به همین دلیل امریکا دست بالا کرد و صدام را وادار به جنگ کرد که ما اینقدر متبل نباشیم ، یکقدر بنجیم و کار کنیم . کرها را سفت کنیم و از مصرف بهر هیزیم تا احتیاجی به خرید و وارد کردن کالا از غرب نداشته باشیم و نفوذ فرهنگی غرب و در راس آن امریکا در پیش ما محطی نداشته باشد . آقای حجت السلام والمسلمین بدین ترتیب ثابت کردند که این امریکای شیطان آنقدرها هم شیطان نیست ، از آن خرهای روزگار است . خودش کاری میکند که ما مستقل تر بشویم و نیازی به او نداشته باشیم . اگر غیر از این است پس چرا صدام بدبخت را وادار کرد جنگ را شروع کند ؟ اینهم یک دلیل دیگر برای اثبات امریکائی بودن صدام و امریکائی بودن جنگ . اما خیر امریکا هنگامی روشنتر میشود که به سومین برکت جنگ از نظر آقای حجت السلام والمسلمین توجه کنیم . ایشان فرمودند سومین برکت جنگ این است که بچه های ما جنگیدند و جنگ کردن را یاد گرفتند . همین نیروهائی که در جنگ عراق آزموده شده اند و قتیکه برگردند دیگر مجالی به ایسن

است که امریکا شیطان بزرگ است ، که هر بدبختی و فلاکتی که ما گرفتار آن هستیم نه زائیده خود کاگی ، قانون شکنی ، انحصار طلبی و ندانم کارکنو جهل گردانندگان حکومت که نتیجه شیطننت ها و دخالتهای امریکاست ، که جنگ ایران و عراق هم به تحریک امریکاست و صدام نوکر امریکا این جنگ را شروع کرده است تا خود و ما را به خاک سیاه بنشانند . این " تم " تبلیغاتی همان مایه ای است که تمامی سازهای حکومتی و احزاب وابسته به حکومت و تمامی سازهای احزاب وابسته به بلوک شرق و در راس آنها حزب توده و اکثریت . دوسه سال است با آن کوک شده اند و آهنگ آنرا در هر کوی و برزنی می توان شنید : " هر فریادی که دارید بر سر امریکا بزنید " . " خطر امریکا جدی است " ، " امریکنا ، شیطان بزرگ " و غیره

باری ، از بحث خود منحرف نشویم . سخن بر سر جنگ و علل و ریشه های آن بود . تبلیغات رسمی می گوید رژیم عراق نوکر غرب ، یعنی انگلیس و امریکاست ، چرا که به آنها نفت میفروشد و از آنها کالا می خرد ، و نیز به دلیل اینکه عراق تعدادی میستراز فرانسوی خریده است . ظاهراً ما که در برابر عراق می جنگیم نفتی نمی فروشیم و آنچه سخنگویان دولتی در این زمینه میگویند ، یعنی ادامه صادرات نفت ، ظاهراً دروغ است . و ظاهراً اگر نفتی می فروشیم بهیچوجه به غرب و یا کشورهای وابسته به غرب نمی رود ، ظاهراً دلارهای نازنینی که از صادرات نفت ما بته دست می آید یکشاهی اش هم به جیب فروشندگان کالاهای غربی ریخته نمی شود . و صد البته سلاح هم از غرب نمی خریم ، این فانتوم ها و اف ۱۴ ها و " کبرا " ها که بلند شدند و خاک عراق را شخم زدند ، البته غربی نبودند ، ساخت فیضیه قم بودند ، ظاهراً لوازم بدکی این اسباب بازی ها را هم موسسات فتنس دارالعلوم یزد یا دارالمؤمنین کاشان برای تهیه می کنند نرفته کارخانه های غربی . بنابراین منطق سیمای جمهوری اسلامی در مورد وابستگی و سرسپردگی - که اساس آن عبارت است از فروش نفت به غرب و خرید اسلحه و کالا از غرب - در مورد خودمان بحمداله به هیچوجه صادق نیست . نتیجه اینکه تز دولت و حزب توده و اکثریت و بخشی از چپ که درست قبول دارد جنگ

منافقین و گروهکهای امریکائی نمی دهند . همه فوت و فن ها را یاد گرفته اند و چنان دماري از روزگار این ضد انقلاب نوکسر امریکا در بیاورند که در داستانها نوشته شود . ملاحظه میفرمائید امریکا چقدر خراست ؟ از یکطرف یکمده منافق و ضد انقلاب را راه می اندازد که در داخل کشور موی دماغ حجاج اسلام و علمای اعلام که می خواهند ایران را بهشت برین کنند بشو ند و از طرف دیگر صدام را تحریک به جنگ می کند که در طی آن بر و بچه های پاسدار جنگاوری می آموزند و با فوت و فن تعقیب و سرکوب دشمن آشنا می شوند و بعد می آیند مثل عقاب به سراغ منافقین و ضد انقلاب امریکائی و نسلشان را بر می اندازند .

سبحان اله از خیریت شیطان بزرگ .

مساله جنگ ایران و عراق مساله ای جدی است . آیا جنبش انقلابی ایران این مساله را دقیقاً تحلیل کرده است ؟ تاریخ آینده ایران با تکیه بر اسناد و مدارک روشن خواهد کرد که چه کسی پشت سر صدام بود و این عروسک کوکی با تکیه بر چه قول و قرارها و حمایتها و به استناد کدام اطلاعات و تشویق ها هوس " اسکندر " شدن در خاور میانه به سرش زد و نیروهایش را به سوی ایسران سرازیر کرد ؟ اما آنچه از هم اکنون مشخص است نتایج خارجی و نتایج داخلی این جنگ از نظر ما است .

نتایج خارجی جنگ روشن است : اولاً درهم کوبیده شدن د و نیروی نظامی بالنسبه کار آزموده که خطری جدی برای اسرائیل به شمار می آمدند و با وجود آنها اسرائیل نمی توانست سیادت مطلق نظامی در منطقه داشته باشد . ثانیاً : صرف شدن ذخایر سلاح و مهمات این د و نیرو و فراهم شدن نیاز برای تسلیح مجدد و بازسازی آنها ، یعنی باز شدن يك حساب بانکی چاق و چله به نفع سازندگان سلاحهایی که این د و نیرو را تجهیز می کردند و می کنند . ثالثاً : درهم کوبیده شدن د و کشور عراق و ایسران ، ویرانی شهرها ، آبادیها ، پلها ، راهها ، کارخانه ها و صنایع این د و کشور . خلاصه نابود شدن همه تاسیساتی که طی پنجاه سال اخیر به قیمت غارت ذخائر طبیعی ایران و عراق ساخته شده بود ، اینهم حساب بانکی دیگری به نفع صنایع شرق و غرب و زمینه ای بلند مدت برای به کار افتادن سرمایه های کلان شرقی و غربی و سرازیر شدن خیل کارشناسان و تکنیسین ها و کارکنان

فنی شرق و غرب به منطقه . و بالاخره ، ایجاد اختلال در تولید و صدور عادی نفت به کشورهای صنعتی با خواباندن و مختل کردن صنایع نفت ایران و عراق . به عهده کارشناسان اقتصادی جنبش است که این بخش از مساله را بررسی کنند و با آمار و ارقام نشان دهند که چه کسی از این رهگذر استفاده برده است .

اما نتایج داخلی جنگ : مساله از این لحاظ دو وجه عمده دارد : یکی از نظر مردم ایران و دیگر از دیدگاه قدرت آخوندی حاکم . از نظر مردم ایران قضیه روشن است : جنگ برای ما جز بدبختی ارمغانی نداشته است . ویرانی جنوب ، و آواره شدن بیش از د و میلیون ایرانی جنگ زده ، صرف شدن همه چیز و جلو گیری از امکان سرمایه گذاری عادی در زمینه های تولیدی و رفاهی به دلیل اختصاص یافتن همه چیز به جنگ و صنایع جنگی ، چنانچه در طعم تلخ فلاکت و آوارگی و بیکاری و بدبختی به مردم ایسران در مقایسه با رفاه نسبی سه چهار سال پیش ، و ساختن يك زمینه زهنی مساعد . آقای حجت السلام هاشمی رفسنجانی در اشاره به این نکته که جنگ روحیه صرف را از ما گرفته است نیمی از حقیقت را بیان می کند نه تمامی آنرا . آخوند هایی که آن بالا نشسته اند و نان و گوشت و شکر و قند و تاید و صابون و سایر مایحتاجشان در منزلشان تحویل داده می شود از درد دل آنهایی که آواره شده اند و یا برای گرفتن پنج سیر شکر ساعتها در صف می ایستند چه خبر دارند ؟ و چه می دانند که این بخش از مردم در آرزوی چه چیزی هستند ؟

از دیدگاه قدرت ، نتایج جنگ بسیار تماشائی است . بهتر از جنگ چه چیزی می توانست بهانه عده برای اعمال سیاستهای سرکشیگرانه قدرت آخوندی باشد ؟ جلوی اعتصابها را بگیرد ؟ مانع تجمع ها و میتینگها باشد ؟ زبان انتقاد را ببندد و قلمهای آزاد نویس را بشکند ؟ سخنان حجت السلام در مورد نقش امریکا و تحلیل ایشان و مفسران سیمای جمهوری اسلامی از چگونگی وابستگی عراق هر قدر که شوخی باشد پاره ای از بیانات آقای حجت السلام و دیگر مسئولان امر در برکات جنگ بسیار جلدی است . از جمله آنجا که در مورد فوائد جنگ برای آزموده شدن بر و بچه های پاسدار و قدرت گرفتن سپاه در برابر ارتش سخن می گویند . جنگ ایران و عراق وسیله ای بود برای داغان کردن

و تضعيف ارتش و ساختن و سازمان دادن نيروي جنگي ديگري به نام سپاه . سپاه در اين جنگ با سلاح سنگين آشنا نشد و اندك اندك گردانها و هنگهاي خود را ساخت . سپاه اكسون در موقعيتي است كه آخوندها و مشاوران " مرقى " آنها قادراند با يك حركت ارتش را در سپاه ادغام و خود را براي هميشه از شر افسران و درجه داران و سربازان انقلابي ميهن پرست و ناسيونا ليست آسوده كنند . خلاصه اينكه جنگ ايران و عراق براي آخوندهاى حاكم به منزله " بحران سازنده " بود ، بحراني كه براي مردم صحت آفرين است ولي براي قدرت حاكم مهلت آفرين و مدد بگر ، مردم را سرگرم گرفتاريهاي خود مي كند و به قدرت فرصت مي دهد تا با دست باز پايه هاي سلطه اش را مستحكم كند . شايد به همين

دليل است كه آخوندها اكنون از " راهبان ره قدس " سخن ميگويند دولتي كه در آغاز جنگ ظاهرا غافلگير شد و بعد به عنوان نيسروي مدافع تجاوز خارجي به صحنه آمد اكنون از " راه كريل " و " راه قدس " سخن مي گويد . آيا آخوندها آماده ايجاد آتشباري ديگري در صحنه خاورميانه اند ؟ ملت را به چه وسيله ديگري مي توان تا مدت ها سرگرم داشت و از مبارزه براي استيفاي حقوق حقه خود باز داشت ؟ اعزام گردانهاي سپاه براي نجات فلسطين ؟ يا سوء استفاده ديگري از جنگ ، مثلاً گرفتن چنديين ميليارد دلار به عنوان غرامت جنگي از عربستان و ليبيا و گشودن در باغ سبز ؟ از اين " شياطين " هر كاري ساخته است .
بابك ابراهيمي

لهستان : ديكتاتوري نظامي عليه طبقه كارگر

تحريف مباني كمونيسم استاندارد : مفاهيم تهى شده از معنسى سالهاست كه در جهت تحميل سرکوب و اختناق به طبقه كارگر و به اسم طبقه كارگر مورد سوء استفاده قرار مي گيرند . لاکسن سرانجام واقعيت زندگي بر توهم حاصل از تحريف ايدئولوژيك چيره مي گردد و در خلال مبارزه ، تضاد بين ادعای حکومتگران " سوسياليست " اروپاي شرقي و منافع واقعي طبقه كارگر ، بر مردم و در درجه اول بر كارگران آشكار مي شود . اين پديده اي است كه امروز در لهستان شاهد آن هستيم و فردهاي ديگر در ساير كشورهاي اروپاي شرقي بروز خواهد كرد . در لهستان ، طبقه كارگر به خود آمده و در مقابل تسلط حزب بر تمامي عرصه هاي زندگي توليدي ، اجتماعي و سياسي مبارزه اي تاريخي را آغاز كرده است . شعور و آگاهي طبقاتي كارگران لهستان در متن مبارزات اقتصادي ، سياسي و فكري پرفراز و نشيب شكل گرفته و سرانجام در جنبش همبستگي عينيت يافته است . جهان سرمايه داري غرب با نادیده گرفتن جنبه هاي اصلي كارگري و تجلّسي پركشود نهضت شورايي طبقه كارگر لهستان ، با استفاده از دستگاههاي تبليغاتي خویش سعی بر آن داشته است كه در عنصر ناسيوناليسم و مذهب را در اين جنبش عمده كند . در مورد

احزاب كمونيست اروپاي شرقي كه پس از جنگ جهاني دوم تحت سيادت شوروي به حكومت رسيدند با داعيه " ماركسيسم - لينينيسم " و " نمايندگي طبقه كارگر " در واقع طبقه كارگر و كليت جامعه اين كشورها را به بند كشيده اند . با اين ادعای واهی كه حكومت حزب همان حاكميت طبقه كارگر است ، هرگونه امكان تحرك و سرروز و شكل گيري اراده و عمل مستقل و مستقيم كارگران از آنها سلب گردیده است . بر اساس اين تحريف ايدئولوژيك ، براي كارگران ، براي آناني كه در عالم واقعيت چرخهاي صنعت و توليد را مي گيرند دانند جائي در حكومت و سيستم اداری کشور باقي نماند . حاكميت حزب در حالي انتزاعي و مجرد و به عنوان حاكميت طبقه معني مي شود و موجوديت عيني طبقه كارگر در همه عرصه و به خصوص در پهنه سياست نفي مي شود . صرف نظر از هفت توجيهاات ايدئولوژيك اين امر به معني آن است كه شتي بوركرات و سياست باز كه از زندگي واقعي پرولتاريا و دنياي كار و توليد بيگانه اند ، سر رشته امور را در دست دارند و براي جامعه تصميم مي گيرند . براي توجيه " حقانيت " و " مشروعيت " خویش ، احزاب مسلط بر اردوگاه " سوسياليستي " در به كار بردن الفاظ ماركسيستي و

احساسات ناسیونالیستی گفتنی است که تاریخ معاصر لهستان به يك تعبیر تاریخ بروز و فوران روحیه ناسیونالیستی از یکسو و سرکوبی، انقیاد و شکست آن از سوی دیگر است: اشغال لهستان توسط آلمان هیتلری، بروز نقش بارز ناسیونالیسم در جریان مبارزه علیه دشمن اشغالگر، استقرار سلطه شوروی بر این کشور، بلا فاصله و همزمان با آزاد شدن آن از سلطه نازیها، سرکوبی نیروهای ملی و . . . همه و همه سبب شده است که احساسات ناسیونالیستی تاریخا ارضا و محقق نشده، به صورتی فروخورده در روحیه اجتماعی مردم لهستان باقی بماند. این سابقه تاریخی و استمرار نفوذ شوروی در لهستان تحت عنوان "انترناسیونالیسم پرولتری" موجب گردیده است که ملیت گرایی و تاکید بر استقلال ملی حضور خود را در همه گرایشات و مبارزات سیاسی مردم در مقابل دولت آشکار سازد. برای درک علت و اهمیت مذهب در جنبش کارگری لهستان نیز باید به چگونگی رابطه کلیسا با دولت و حزب در دوران پس از جنگ جهانی دوم توجه کرد. حزب در کشورهای اروپای شرقی نه تنها عرصه دولت و سیاست، بلکه تمامی پهنه های جامعه مدنی را اشغال کرده است. پس از به قدرت رسیدن حزب کمونیست در لهستان، تنها نهادی که موفق شد خود را از سلطه کامل حزب صون نگهدارد، کلیسا بود. این امر در ذهن مردم لهستان اعتبار و جایگاه خاصی به کلیسای کاتولیک ایمن کشور بخشیده است. التجاء به کلیسا در واقع روشی بسیرای اعتراض، جلوه ای از تمایل به دخالت در سرنوشت و نشانه ای از ضدیت مردم با توتالیتاریسم حزبی بوده است. علاوه بر این، روشنفکران مذهبی با تشکیل هسته های زیر زمینی پس از سال ۱۹۶۸ و نزدیکی با K O R (کمیته دفاع از کارگران) و سپس با اتحادیه همبستگی، عملیات در پیکار مردم لهستان شرکت کرده اند. عمدتاً به دلایل است که مردم لهستان علیرغم سازنکارها و مصالحه کاریهای کلیسای رسمی، ایمان مذهبی و احترام به کلیسا را حفظ کرده اند. از اینرو با توجه به زمینه های تاریخی، تمایلات ناسیونالیستی و شبکه کلیسا در اعتراضات و مبارزات اخیر مردم لهستان صاحب نقش و کارکرد می باشد،

لاکن به هیچوجه خصوصیات بارز و اساسی جنبش همبستگی را تشکیل نمی دهند.

اتحادیه همبستگی شکل عینیت یافته اراده مستقل و اقدام مستقیم طبقه کارگر در لهستان و بنابراین در درجه اول يك سازمان مستقل طبقاتی است. مبارزات جنبش همبستگی عمدتاً بر سر اثبات وجود مستقل طبقه کارگر و ضرورت دخالت کارگران به عنوان يك طبقه در اداره امور جامعه بوده است، مواردی که می باید از اصول بدیهی و پایه ای يك حکومت کارگری و رژیم سوسیالیستی باشند. سالها مبارزه پرفراز و نشیب و توأم با سرکوبی های مکرر و پیروزیهای اندك چنان نیاز به ابراز وجود مستقل را در طبقه کارگر برانگیخته بود که جنبش همبستگی در ظرف ششماه به سازمانی با نه میلیون و نیم عضو کارگر بدل شد و شبکه ای از تشکیلات کارگری سراسر لهستان را پوشاند. ارتباط بین جمعیت وسیع کارگری در بخشهای گوناگون صنعت در جنبش همبستگی نیز شکل تازه ای به خود گرفت. جنبش همبستگی اساساً يك سازمان طبقاتی است و نه يك سازمان ایدئولوژیکی. همین خصوصیت موجب شد اشکال جدید ارتباط و سازماندهی در درون جنبش شد. از نظر تشکیلاتی اتحادیه همبستگی سازمانی است غیرسانترالیزه با موازین دموکراسی درون تشکیلاتی و استقلال نسبی اجزاء. این مجموعه در واقع نوعی از گردهم آئی و سازمان یابی سرزائی را به نمایش می گذارد. گذشته از اینها از جمله بارزترین ویژگیهای نهضت اخیر لهستان پیوند کارگران و روشنفکران است. پس از شکست حرکت اعتراضی روشنفکران در سال ۱۹۶۸، این گروه اجتماعی فعالیت مجدداً خود را در سال ۱۹۷۶ با ماهیت جدیدی آغاز کرد. روشنفکران با تشکیل کمیته دفاع از کارگران این بار فعالیت خویش را مشخصاً متوجه طبقه کارگر ساختند. توجه به این نکته جالب است که روشنفکران نه با داعیه بردن يك ایدئولوژی به درون طبقه کارگر، بلکه صرفاً برای کمک به کارگرانی که در جریان مبارزه صدمه دیده بودند مجتمع شدند. البته طبیعی است که این نزدیکی با طبقه کارگر، خود بحث و تبادل نظرهای فراوان به همراه داشت که نتایج آن به صورت انتشار وسیع خبرنامه ها، شب نامه ها، نشریات گوناگون، تشکیل جلسات

بحث و گفتگو و تدریس در منازل و غیره، در دسترس همگان قرار میگرفت. اتحاد کارگران و روشنفکران که پس از تشکیل اتحادیه همبستگی به صورتی مستمر و استوار ادامه یافت یکی از نقاط قدرت جنبش اخیر لهستان است. طبیعی است که جنبشی چنین قدرتمند از نظر تعداد اعضا، گسترش سراسری و پیوند ارگانیک با روشنفکران، گامهای سریعی در جهت تعمیق خواستها و اهدافش بردارد. در زمینه های اقتصادی اتحادیه به زودی مسائلی خودگردانی را مطرح ساخت و مدیریت دولتی به زیر سؤال رفت. کارگران لهستان که هم از دانش فنی و تکنیکی و هم از آگاهی و سازمانیابی طبقاتی برخوردار بودند، کوشش می کردند که امور تولیدی جامعه به طور واقعی به تولیدکنندگان سپرده شود و امر اجتماعی شدن تولید به صورت واقعی و نه به معنسی دولتی شدن صنایع متحقق گردد. خواست های سیاسی جنبش همبستگی نیز روز به روز ابعاد وسیعتری می یافت. مسائل اصولی و مطالبات اساسی نظیر آزادی مطبوعات، لغو سانسور، آزادی زندانیان سیاسی، آزاد شدن رادیو-تلویزیون از انحصار حزبی و... یکی پس از دیگری مطرح شد. مبارزات طبقه کارگر بسزوی دهقانان لهستان را نیز به جانب آنها کشاند و ساله ایجاد اتحادیه های آزاد دهقانی گردید. دولت حزبی لهستان در ظرف مدت کوتاهی به ناگهان خویش را با اتحادی از کارگران، دهقانان و روشنفکران روبرو دید. تعویض مقامات حزبی، موعظه صلح و سازش و حفظ نظم عمومی از جانب کلیسا، تهدید و اعراب فعالین جنبش، تلاش در ایجاد تفرقه بین کارگران و روشنفکران هیچیک موثر نیفتاد و جنبش روز به روز ابعاد وسیعتری به خود گرفت. به روشنی دیده می شد که مجموعه دستگاههای ایدئولوژیک - فرهنگی رژیم ارزش و اعتبار خویش را از دست داده است و دیگر قادر به حفظ نظم موجود نیست. ارزشهای نوینی که از دل جنبش همبستگی زاده شد، شور و شوق عمومی را به خود جلب کرده و این اتحادیه به سرعت به زبان دل همه مردم لهستان بدل شد. در چنین جوی از طلوع قدرت مستقیم مردمی و درهم ریختن ساختارهای قدرت دولتی، دولت حزبی لهستان بسرایی حفظ خویش به همان روشی متوسل شد که همه دولت های دیکتاتوری

به هنگام از دست دادن پایگاه اجتماعی و ناتوان شدن دستگاه های ایدئولوژیک - فرهنگی شان در حفظ وضع موجود به آن دست می یازند: به میدان آوردن ابزار زور و سرکوب! ارتش در نیمه شبی همچون راهزنان هجوم خویش را به اردوگاه واقعی پرولتاریا آغاز کرد. "شورای نجات ملی" (بخوان حزبی) تشکیل شد و حکومت نظامی، جامعه و به خصوص مراکز صنعتی و کارگری را در سیاهی خویش فرو بلعید. ماجرای امروز لهستان، ماجرای رودر روی گلوله ارتشیان بر سینه کارگران، ماجرای تقلا برای سرکوب از یکسوی و حماسه مقاومت از سوی دیگر، ماجرای مبارزه مستبدین حزبی با فاعلین و سازندگان تاریخی سوسیالیسم است. همزمان با هجوم برنامه ریزی شده نظامی دستگاه های تبلیغاتی اردوگاه نیز با بی شرمی و با توسل به همان شیوه های کهنه، آشنا و آبرو باخته استالینیستی - کشف توطئه فلان و... - هجوم به جنبش همبستگی را آغاز کرد. فراسوی این تبلیغات دروغین، واقعیت آن است که دولت های حزبی - اردوگاه ماهیتاً نمیتوانند چنین جنبش هایی را تحمل کنند. صرف وجود اینگونه نهفت ها اصل وجودی چنین رژیم هایی را که بر حکومت حزب بر جامعه استوار است به مخاطره می اندازد. تسلط حزب بر جامعه ماهیتاً با هرگونه استقلال طلبی و با هرگونه کوششی در جهت تشکّل مستقل توده ای سرنا سازگاری دارد. واقع لهستان شدت و عمق این تضاد را به خوبی نشان داد. به هر صورت صرف نظر از نتایج بلا فاصله مبارزه ای که هم اکنون در لهستان در جریان است، بی تردید تجربه اتحادیه همبستگی یک نقطه عطف تاریخی در مبارزات پرولتاریا در جهان است. از این نقطه نظر جنبش همبستگی را میتوان با کمون پاریس قیاس کرد. اگر کمون نقطه عطف نبرد طبقه کارگر در مقابل بورژوازی در طلیعه جهان سرمایه داری بود، جنبش همبستگی نقطه عطف پیکار رهایی بخش طبقه کارگر در مقابل دیکتاتوری احزاب مسلط بر جامعه در "جهان سوسیالیستی" است.

دیماه ۶۰ میسرا

توطئه ای به نام "پاکسازی و بازسازی دانشگاهها"

فریادهای هشدار دهنده روشنفکران و نیروهای مترقی به گوش مردم نرسید. "بهار آزادی" سرآمد و نمایندگان تازه استبداد و ارتجاع به نام حاکمیت جدید، سرنوشت انقلاب را در دست گرفتند.

طبیعی بود که نودولتان، در عمل، ساخت و نقش بسیاری از سازمانها و نهادهای دولتی و ملی این مرز و بوم را مطابق با مصالح و مقاصد خویش نیابند. این بود که واژه های خوش طنین "پاکسازی" و "بازسازی" از همان آغاز در زبان سیاسی حاکمیت جدید معنا و محتوای خاصی پیدا کرد. معنا و محتوایی که به ویژه در برخورد این حاکمیت با نظام دانشگاهی کشور به آسانی قابل بررسی و شناسایی می شود. شعبده ای که به نام "انقلاب فرهنگی" به خورد این ملت ستمدیده داده شد تا امروز هیچ برآیندی جز تعطیل شدن و عاقل ماندن دانشگاهها و دیگر سازمانهای آموزش عالی کشور نداشته است. نهادهای دانشگاهی این پیشگامان مبارزه در راه آزادی و پیشرفت علمی و فنی و نوسازی فرهنگی و بلوغ اجتماعی، پس از سقوط دستگاه آریامهری، میرفتند که جایی تازه بگیرند و تلاش فرهنگی برای رهاندن این جامعه از یوغ هرگونه خودکامگی و عقب ماندگی و وابستگی را بتوانند ترو پرشتاب تر به پیش ببرند. اما حکمرانان جدید خیلی زود احساس خطر کردند و چنین بود که دانشگاه که پیش از انقلاب و در جریان انقلاب به عنوان "سنگر آزادی" شهرت داشت، ناگاه "کانون توطئه و فساد" از کار درآمد. نودولتیان یکسبه طرح "انقلاب فرهنگی" را ریختند و به صلاح خود دیدند فراموش کنند که اصلاً "انقلاب فرهنگی" کاری است پر دامنه تر از "انقلاب آموزشی" و ثانیاً "انقلاب آموزشی" را نیز باید از پایه هرم آموزشی آغاز کرد نه از تارک آن. این بود که "انقلاب فرهنگی" در نخستین مرحله، برابر شد با به خون کشیدن جنایتکارانه جنبش دانشجویی و تعطیل کردن و عاقل گذاشتن دانشگاهها و سازمانهای آموزشی عالی در سراسر کشور. اما اکنون که بیش از دو سال از این اقدام ضد مردمی و فرهنگ سوز می گذرد، کارگزاران شعبده رسوا و نفرت انگیز "انقلاب فرهنگی" به فکر "بازگشایی" و "نوگشایی" دانشگاهها

افتاده اند. کلمه "بازگشایی" معنی روشنی دارد. اما امید عبت نباید بست. به هیچ روی قرار نیست که دانشگاهها دقیقاً با همان ظرفیت و قابلیت و امکاناتی که به هنگام بسته شدن داشتند، دوباره آغاز به کار کنند. دانشگاهها را می خواهند گشایی "کنند". و این در عمل دقیقاً بدین معناست که می خواهند دانشگاهها و دیگر سازمانهای آموزشی عالی کشور را، با پیروستن آنها از همه "عناصر نامطلوب" اهم از استاد، دانشجو و کارمند در قالب تنگ نظرانه ترین و خود سرانه ترین الگوها جای دهند. الگوهای که برنامه ریزان انقلاب به اصطلاح فرهنگی می پندارند با آنها خواهند توانست تحولات آینده علم و فن و هنر و فلسفه و دیگر مظاهر تمدن و فرهنگ را در مسیر هدفهای ضد تاریخی کارفرمایان خویش مهار و هدایت کنند. سخنگویان انقلاب به اصطلاح دانشگاهی آشکارا اعلام می کنند در فضای دانشگاههای آینده ایران هیچکس حق نخواهد داشت در هیچگونه فعالیت سیاسی مشارکت جوید. دانشجویان باید "از گرایشهای مضوع گذشته شان دست کشیده... محیط دانشگاه را یک محیط علمی و تخصصی آفرین تلقی کنند." (۱) اینگونه "فرمان"ها در گوش دانشگاهیان بی شک طنین آشنائی دارد. دستگاه ستشاهی نیز سخت می کوشید تا به طور کلی فضای اجتماعی کشور، و به ویژه محیط دانشگاه را از هرگونه "آلودگی" به سیاست "پاک" کند. اما سیاست "سیاست زدائی" آریامهری در عمل هیچ نتیجه ای جز سیاسی تر شدن همه نهادهای اجتماعی ایمن سرزمین، و به ویژه دانشگاههای ما نداشت. و اگر دخالتهای سبعمانه تخریبی مانع تکامل طبیعی - تاریخی جامعه ایرانی در آینده نزدیک نشود، می توان یقین داشت که جامعه دانشگاهی ما در "سنگر آزادی" همچنان نمونه ای آموزنده خواهد بود برای همه نهادهای مردمی و پیمتاز این آب و خاک در مبارزه پیگیرشان بر ضد هر شکل کهنه و یا تازه ای از وابستگی و خودکامگی و ارتجاع. اما "سیاست زدائی" فضای آموزش عالی کشور به هیچ روی تنها هدف سیاست جدید دانشگاهی نیست. طراحان انقلاب با اصطلاح فرهنگی برای حال و آینده دانشگاههای ما خوابهای دیگری نیز دیده اند و محتوا و جوهر ضد مردمی و ارتجاعی آنها باد و واژه خنجر آهنگ "پاکسازی" و "بازسازی" بیانی مردم فریب و ظاهری

انقلابی یافته است. البته، اهداف و مقاصد شومی که در این دو واژه جاسازی شده است، در واقع تعیین کننده برنامه و سرنوشتی است که نو قدرتان به طور کلی برای همه نهادها و سازمانهای دولتی و ملی صیبن ما در همه ابعاد و سطوح گوناگون اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی طرح ریزی کرده اند و اکنون دیگر بر کمتر کسی پوشیده است که مقصود کارگزاران قدرت نو بنیاد از "پاکسازی" و "نوسازی" در هیچ يك از نهادها و سازمانهای دولتی و ملی به هیچ روی تنها پاک کردن محیط آن نهاد یا سازمان از آلودگی به حضور سرسپردگان و مزدوران نظام پیشین و پیر و بال دادن بیشتر به عناصر پیشرو و مردم گرا نیست، بلکه برنامه و هدف اصلی، در مرحله "پاکسازی"، از میان برداشتن امکان هرگونه مقاومت و اعتراض و خنثی کردن هرگونه نیرو و کوشش انقلابی و در مرحله "بازسازی" سپردن همه کارها به شبکه گسترده و تازه ای از ماموران وحشت و تفتیش و جاسوسی و در نتیجه صید ساختن فضای عمومی جامعه ایرانی به گورستان آرامی است که در آن هیچ آدم زنده ای به هیچ يك از کارهای "ایمن جهان" کاری نداشته باشد. تحلیل چندان عمیقی لازم نیست تا این نکته آشکار شود که سرمداران حاکمیت جدید، انقلاب را تا آنجا که به مردم مربوط می شود، تمام شده می دانند. نظام پیشین برافزاده است و نظامی دیگر جای آنرا گرفته است. و برای مردم ما کاری نمانده است جز این که بر جای خود بنشینند و با "صبر انقلابی" یعنی با سکوت و پذیرش مطلق "ناظر" باشند که چگونه حکمرانان جدید اقتصاد و سیاست و فرهنگ و به طور کلی همه چیز جامعه ما را به دلخواه خود "پاکسازی" و "بازسازی" می کنند. اما در میان همه سازمانها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی، دانشگاهها امروز در موقعیت دشوارتری قرار دارند. از آنجا که دانشگاهها، به ویژه در سطح جمعیت دانشجویی، بارها نشان داده اند که از توش و توان انقلابی بیشتری برخوردارند و در مبارزه برای دست یافتن به خواستهای مردمی خویش پیگیر تر و سازش ناپذیرتراند، طبیعی است که قدرت نو بنیاد، در راه تحکیم پایه های سلطه همه جانبه خویش، با سرسختی بیشتر و با اقداماتی سرکوبگرانه تر بر آنها یسورش آورد. به یاد داریم که دانشگاهها، در همان نخستین ماههای

پروزی انقلاب، خود از درون به پاکسازی و بازسازی انقلابی خویش آغاز کرده بودند. بسیاری از عناصر وابسته به ساواک و دیگر سازمانهای ضد مردمی نظام آریامهری، چه در میان دانشجویان و چه در میان استادان و کارمندان دانشگاهها، شناسائی و از محیط دانشگاهی طرد شده بودند و اگر این روند ادامه می یافت، فضای آموزش عالی کشور به زودی از هرگونه آلودگی جدی به حضور عناصر ضد انقلابی پاک می شد. از طرف دیگر، استادان و دانشجویان انقلابی صمیمانه و پیگیرانه در صدر دگرگون ساختن ساخت و محتوای آموزش دانشگاهها و هماهنگ ساختن آن با نیازها و مقاصد انسانی انقلاب بودند. چه شد که حاکمیت جدید لازم دید که با بستن دانشگاه، آنهم با به خون کشیدن مقاومت پیشروترین دانشجویان، جریان طبیعی پاکسازی و بازسازی را که از درون نظام دانشگاهی کشور آغاز شده بود، متوقف کند؟ روشن است که حکمرانان جدید تنها بخش ناچیزی از جمعیت دانشگاهی کنونی را با خواست مساو صالح خویش موافق می یابند. اکثریت عظیم این جمعیت، اعم از استاد و کارمند و دانشجو به نظر سرمداران حاکمیت جدید "طاغوتی"، "شرق گرا"، "غرب گرا"، "مناقض"، "فاسد"، غیر متعهد و ضد انقلابی" اند. بستن و بسته نگه داشتن دانشگاهها و تبلیغات زهرآگین و فریبکارانه ای که بر ضد همه نهادهای آموزش عالی کشور میشود تنها می تواند بدین معنا باشد که قدرت نو بنیاد به طور کلی از همه این نهادها و از اکثریت افراد جمعیتی که آنها را بر پا می دارند وحشت دارد و طبیعی است که نخستین هدف آن در سیاست دانشگاهی خود، نابود کردن این نهادها و پراکندن این جمعیت و در نتیجه بی اثر کردن نیروهای درونی آن باشد. این هدف را طراحان انقلاب فرهنگی "که در حقیقت چیزی جز توطئه ای ضد فرهنگی نیست" "پاکسازی دانشگاهها" نامیده اند.

اما از طرف دیگر بر مرتجع ترین سیاست بازان نیز پوشیده نیست که هیچ نظام اجتماعی در جهان امروز نمی تواند خود را از هر گونه نهاد سازمانی دانشگاهی بی نیاز بداند. بر ویرانه های دانشگاه پیشین باید دانشگاهی دیگر ساخت و به جای جمعیت دانشگاهی پیشین باید جمعیتی دیگر گرد آورد. اما چگونه

دانشگاه و چگونه جمعیتی ؟ دانشگاه و جمعیتی خاموش و سراسر براه و بی بهره از هرگونه انگیزه نوجوئی و پژوهش آزاد و آماده برای پذیرش بی چون و چرای احکام و تصمیمات خود مدارانه حاکمیت جدید . این دومین هدف سیاست تازه آموزش عالی کشور در زبان طراحان توطئه ضد فرهنگی "بازسازی دانشگاهها" نام دارد . بدین ترتیب روشن است که طرح پاکسازی و بازسازی دانشگاهها در حقیقت توطئه ای است برای نابود کردن همه نیروها و ظرفیتها و امکانات فرهنگی و انقلابی کنونی و آینده دانشگاههای کشور . اما مجریان این طرح یا توطئه می دانند که تکان های شدید به ویژه در زمینه های فرهنگی ، جامعه را هشیار می کند و به نشان دادن واکنش بر می انگیزد . بهترین شیوه کار در اینگونه زمینه ها پیروی کردن از سیاستی "گام به گام" است . پس چه در مرحله "پاکسازی" و چه در مرحله "بازسازی" اقدامات لازم "یکی پس از دیگری انجام خواهند گرفت نه همه باهم .

البته کار با پاکسازی آغاز می شود . نخست باید از سر جمعیت دانشگاهی کنونی خلاص شد . اما این کار باید گام به گام انجام گیرد و راهش این است که دانشگاهها "به تدریج" باز شوند . در نخستین گام "یعنی در ظرف دو ماه آینده به تدریج دانشجویانی را که حدود ۲۵ واحد از دروسشان باقی مانده و تعدادشان بالغ بر پانزده هزار نفر خواهد بود به دانشگاه ها فراخوانده ایم و به زودی آنها را ترخیص خواهیم کرد ." (۲) "البته در میان این دانشجویان هستند کسانی که در زمینه های سیاسی "همچنان پس از منع قانونی این کارها به فعالیت ادامه داده باشند ." (۳) اینان "تکلیفشان چیز دیگری است" (۴) بدین معنی که لابد در همان لحظه ورود به دفتر تمام نویسی بازداشت و روانه زندان خواهند شد تا اگر از جان خوش سیر نباشند هرچه زودتر چشمان خود را باز کنند و "حقایق" را ببینند و به راه راست "ارشاد" شوند . اما نکته با اهمیت تر همان شماره دانشجویی است که در این نخستین گام از مرحله "پاکسازی" به دانشگاه راه خواهند یافت . پانزده هزار نفر "آنها" در کل دانشگاههای سراسر کشور ، جمعیتی را نمی سازند که خطری جدی پیش آورد . فرصتی خواهد بود بصرای

تجربه اندوزی در خنثی کردن زمینه های هرگونه تشکل دانشجویی و تازه ، پیش از آنکه مکانیسم های شکل گیری هرگونه جنبشی به کار افتد "همه شان را ترخیص خواهیم کرد ." در گام دوم "دانشجویانی که ۲۵ واحد باقی مانده دارند ." (۵) به دانشگاهها راه خواهند یافت و سپس ، یعنی هنگامی که مدیران جدید آموزش عالی کشور بر روی مقابله با هرگونه "پیشامد نامطلوبی" در دانشگاهها آماده شده باشند ، دیگر دانشجویان به تحصیل فراخوانده خواهند شد . (۶) روشن است که هدف این طرح یا توطئه ، تا اینجا چیزی نیست جز پاره پاره کردن جمعیت دانشجویی و از میان برداشتن امکان هرگونه مقاومت سازمان یافته و پیشگیری از بروز هرگونه جنبش چشمگیر اعتراضی در سطح دانشگاه . پس از دانشجویان باید به کار و پرونده استادان رسید . در این زمینه معیارها از پیش روشن است . هر کس "مکتبی" و "متعهد" نباشد البته در دانشگاه جایی نخواهد داشت . بدین ترتیب کار برد معیارهای خود بینانه "مکتبی بودن" و "متعهد بودن" که روز به روز نیز معنا و محتوای تنگ نظرانه و سطحی تری می یابند ، باعث خواهد شد که هر روز شماره بیشتری از استادان آزاده و پیشرو که تنها گناهشان ناتوانی از ریا کردن و زهد فروشی است ، از کار برکنار شوند یا خود به علت تحمل ناپذیر یافتن شرایط از کار کناره می گیرند و به زودی همه کارهای آموزشی دانشگاهها به دست کسانی بیفتد که برجسته ترین امتیازشان توانائی سابقه دادن به همکاران در دورویی و تظاهر به نوعی داشتن ظواهر شرع است . استادان دانشگاههای جدید لازم نیست آدمهای تازه ای باشند ؛ کافی است که ظاهر شخصی خود را با آنچه شرایط تازه اقتضا می کند هماهنگ کرده باشند . دیروز استاد دانشگاه می بایست خوشبوش باشد ، کراوات بزند ، ریش بترشد و سوج پیکان را بر سر انگشت خود بچرخاند ، اما امروز استاد دانشگاه کسی است که شلوار خود را اطو نکند ، یقه پیراهن خود را ببندد ، ته ریش داشته باشد و تسبیح بگرداند . به این می گویند دگرگونی انقلابی تا کمر شود هرآنکه نتواند دید . اما تنها کمر دلان به روشنی نمی بینند که هنوز هم شرایط لازم برای استادی دانشگاه برخوردار بودن از دانش حرفه ای و خصلت نوجوئی و خود آموزی مداوم

تربید دشمن خود و خلق و خدا بشناسی و او را "لو" بدهی و به زندان و حتی به جوخه اعدام بسیاری، گیرم برادرت باشد یا خواهرت، پدرت یا مادرت.

برنامه های درسی دانشگاه نیز البته دگرگونی های اساسی خواهند یافت. "زبان، ادبیات، منطق، تاریخ، علم معارف اسلامی و مسائل مربوط به تعلیم و تربیت" (۷) از "دروس الزامی" خواهند بود، یعنی دانشجویان کلیه رشته ها باید آنها را طی دوره تحصیلاتشان بگذرانند. (۸) و البته نباید پرسید چرا، و البته نباید پرسید که آخر اینگونه درسها مثلاً به دوره های پزشکی یا مهندسی چه ربطی دارد. طراحان برنامه "بازسازی" دانشگاه ها می خواهند "تخصص" را به ایمان "درهم آمیزند" و یگانه کنند. وجه سود از یادآوری این نکته های آشکار که "ایمان" را از جاهای دیگر به دست می آورند نه از دانشگاه. و دانشگاه حتی در رشته الهیات نیز به دانشجویان "تخصص" می آموزد و نه ایمان؟

اما تدریس واحد های تقویت کننده ایمان طبعاً مستلزم به کار گرفتن مدرسان ویژه ای است. به این دلیل "برای تدریس معارف اسلامی در دانشگاهها از جامعه مدرسین خواستیم که نزدیک به صد نفر را به ما معرفی کنند." (۹) این کار اقدامی است در جهت دست یافتن به هدفی که عنوان تبلیغاتی آن "وحدت روحانی و دانشجو" یا "وحدت فیضیه و دانشگاه" است. اشتباه نشود، هدف به هیچ روی آشتی دادن روحانی و دانشجو یا فیضیه و دانشگاه نیست. دست پروردگان فیضیه، در کسوت حاکمان شرع، تا امروز در بسیاری از دانشگاهیان و به خصوص دانشجویان را به جوخه اعدام یا دست کم به زندان سپرده اند، و آشکار است که وحدت حاکم با محکوم، یا جلاله با قربانی، کاری است منطقاً ناممکن: مگر آنکه به واژه وحدت معنای خاص داده شود، که در این مورد حقیقت همین است. یکی از ویژگی های خود گامه در برخورد با زبان مردم این است که به برخی واژه ها معنای دلخواه خود را می بخشند. برای نمونه، آریا صهر از معنای واژه انقلاب "رنگ خشم و خون را گرفته بود و از این مفهوم چیزی ساخته بود. همرنگ ترس و کفن. حکمرانان جدید ما نیز از این خود گامگی زبانی بهره ها دارند. در زبان عادی

و مهارت در کار تدریس است نه خوشپوش بودن یا نبودن و ریش داشتن یا نداشتن و تسبیح گرداندن یا نگرداندن.

پس از استادان طبعاً نوبت کارمندان دانشگاه خواهد بود. اما مشکل کارمندان دانشگاه مشکل ویژه ای نیست. کارمند در همه جا و در هر شرایطی، کارمند است. و طراحان برنامه پاکسازی و بازسازی ادارات دولتی طبعاً با کارمندان دانشگاه همان رفتاری را خواهند داشت که با دیگر کارمندان دارند.

و اما "پاکسازی" دانشگاهها مقدمه ای خواهد بود برای "بازسازی" نظام آموزش عالی کشور. در این زمینه طراحان به اصطلاح انقلاب دانشگاهی مردانه می کوشند تا کاری کنند که دانشگاههای آینده ایران کمترین شباهتی به دانشگاه نداشته باشند. شیوه گزینش دانشجو، دروس دانشگاهی، ساخت کادرهای آموزشی و به طور کلی همه چیز دانشگاه های آینده این سرزمین در سراسر جهان به راستی که آبی نظیر "خواهد بود."

در شیوه گزینش دانشجو، یعنی در کنکور، به ویژه به "اطلاعات عمومی" و "متعهد بودن" دانشجویان تاکید خواهد شد. نظام آریامهری نیز برخوردار بودن داوطلبان ورود به دانشگاه از "اطلاعات عمومی" را بسیار با اهمیت می شمرد. اما مراد کار گزاران سیاست فرهنگی حاکمیت جدید از "اطلاعات عمومی" البته چیزهای دیگری است. شرکت کنندگان در کنکور دانشگاه اگر در زمان آریا مهری بایست بدانند که رضاشاه که بود و چرا به اولقب کبیر دادند، اکنون باید بدانند که شیخ فضل اله نوری که بود و چرا او را "آیت اله" می خوانند. و اگر در زمان آریامهری پرسش این بود که جواهرات سلطنتی در عهد ناصرالدین شاه قاجار چند پاره بود و امروز چند پاره است، اکنون پرسش این است که کفن مرد چند تکه است و کفن زن چند تکه.

"متعهد بودن" نیز البته معیار با سابقه ای است: متعهد در زمان آریامهر "شدت" کثرتی داشت. در آن زمان کافی بود "اساس سلطنت مشروطه" را پذیرفته باشی و "برعلیه اضییت کشور" اقدامی نکرده باشی و نکسی. اما امروز لازم است که "جدا متعهد" باشی یعنی هر آنچه را که حکمرانان جدید می گویند و می کنند درست و انقلابی و حتی "الهی" بدانی و هر کس را که بالای چشم برکشیدگان حاکمیت جدید ابرویبیند بسی

دارند. ایشان می توانند "آماده نبودن شرایط" را بهانه کنند و همچنان به سکوت خویش، که می تواند به معنای پذیرش باشد، ادامه دهند. اما اگر امروز در برابر این ایلغار فرهنگی دلیرانسه و ایثارگرانه ایستادگی نکنند، فردا از بی همتی خویش در پیشگاه تاریخ شرم زده و سرافکنده خواهند ماند. آیندگان حق خواهند داشت از ایشان بپرسند: هنگامیکه چماق خودکامی و ارنج جاع با ضربه های سنگین و پیاپی مغز فرهنگی میهن ما را متلاشی می کرد، شما کجا بودید و چه می کردید؟

گروهی از دانشگاهیان ایران

۲۶ آذر ۱۳۶۰

* ۱ تا ۹ - از گفته های دکتر عبدالکریم سروش، یکی از اعضای "ستاد انقلاب فرهنگی"، در روزنامه کیهان شماره ۱۱۴۵۹، سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۶۰

تناقضات باند هلی قدرت

ممکن است، هرچند که پس از آن مدت دوباره از این یا آن گوشه اختلافها بروز خواهند کرد. لکن بروز این اختلافات با صفت بندگی فعلی و ماهیت اجتماعی - سیاسی آن به هیچوجه شکننده نیست. در شدیدترین مرحله بالاخره جناح آماده، منجم، دارای ابزار نظامی به تصفیه دست خواهد زد و حرف آخر را سلاح قدرت در قدرت به جناح مخالف تحمیل خواهد نمود.

پس از هفته ها اختلاف ما شاهد آراض و اتحاد نسبی در قدرت حاکمه هستیم. این نیز موقتی است، چرا که مسائل و مشکلات اصلی که زمینه ایجاد اختلافات است باقی مانده است و هنوز ویرانه و "راه رشدی" که جوابگوی شرایط بحرانی کنونی باشد موجود نیست. هنوز ناامنی، نابسامانی و ورشکستگی اقتصادی بیداد می کند و هنوز جنگ با شدت ادامه دارد. دیر یا زود باید به جای وحدت بر سر "قصاص" و سرکوب، بر سر گرایش جهانی و گرایش اقتصادی به توافق رسید. این توافق ممکن نیست مگر با درگیری مجدد و پیروزی جناح نظامی.

یعنی در زبانی که ما مردم می شناسیم "وحدت" دو یا چند کس یا گروه یا سازمان با یکدیگر به طور کلی به معنای همکاری کردن، نزدیک و صمیمانه آنها با یکدیگر است برای رسیدن به هدف یا هدف های ویژه، البته با حفظ هویت و استقلال درونی هر یک از آنها. اما در زبان سیاستمداران کنونی ایران واژه "وحدت" همچون بسیاری از واژه های دیگر، معنای تازه و خاصی یافته است. "وحدت" در زبان سیاست جدید دقیقاً به معنای سر سپردن بی چون و چرای همگان به شخص یا اشخاص خاص و منحل شدن همه نهادها و سازمانها در نهاد یا نهادی ویژه است. در این معنا "وحدت دانشگاه و فیضیه" عملاً چیزی نخواهد بود جز منحل شدن روزافزون دانشگاه در فیضیه، و "وحدت دانشجو و روحانی" برآیندی نخواهد داشت مگر سر سپردن برده وار دانشجو به روحانی. انسانیت قرنهای است که قرون وسطی را پشت سر نهاده است. اما در ایران علم و فن و هنر و فلسفه یکبار دیگر باید یوغ بردگی را به گردن گیرند.

بدین ترتیب ابعاد گسترده طرح توطئه آمیزی به نام "پاکسازی و بازسازی دانشگاهها" به قصد نابود کردن استقلال درونی و پویندگی و سرزندگی و نوجویی نظام دانشگاهی ما ریخته شده است، آشکار می گردد. "پاکسازی" محیط آموزش عالی کشور در عمل چیزی نخواهد بود جز نابود کردن کل ظرفیت فرهنگی و از میان بردن یا خنثی کردن همه نیروها و امکانات کنونی جمعیت دانشگاهی برای هرگونه اعتراض و مقاومت متشکل و چشمگیر در برابر تصمیمات و اقدامات خودکامانه و ضد فرهنگی زورمداران جدید. و بازسازی دانشگاهها در آینده فقط به معنای پدید آوردن فضائی دانشگاهی خواهد بود که در آن هیچگونه فعالیت آزاد و بسا لنده ای در زمینه های علمی و فنی و هنری و پژوهشی و فرهنگی انجام نگیرد و هرگز از هیچ گوشه ای از آن هیچ آوازی برخیزد مگر طنین دعا گفتن های دسته جمعی به جان کسانی که عملاً از هرچه دانش و فن و هنر و پژوهش و فرهنگ است بیزارند. در چنین شرایطی، استادان و دانشجویان و کارمندان آگاه و فرهنگ دوست و مرقی دانشگاهها وظیفه و مسئولیتی بس خطیر

اختلاف های جدید را می آفریند . سخنرانی آیت اله خمینی به عنوان " رهبر " و فقیه که عمدتاً به نفع جناح روحانی بود ، در گریبای فرمانداران و حکام شرع در کرج و اصفهان و ... انتخاب مسئول ایدئولوژی برای سپاه پاسداران ، همه اینها نشان دهنده عمق اختلاف و همچنین نمایاننده کوششی است که برای رفع آن در جریان است .

اما اگر گمان شود که این اختلافها موجب خواهد شد رژیمی از ادامه قدرت واماند ، بسیار ساده گزاشی شده است . اختلاف در بطن هر قدرت حاکم در جامعه طبقاتی امری طبیعی است . و در جناحها و نیرو آنها با یکدیگر چه در دربار فتوای و چه در قدرت حاکمه سرمایه داری کاملاً واضح و روشن به چشم خورده است . هرگز در اینگونه درگیریها قدرت بالا به خودی خود مضحل نشده تا سگان جامعه را به دست ناخدا یان از پائین بسپارد ، بلکه در کنش این درگیریها یک جناح بر جناح دیگر تفوق یافته و قدرت را به انحصار خود درآورده است . شک نیست که هر اختلاف و تضادی در قدرت حاکمه می تواند مورد استفاده نیروهای دیگر جامعه قرار گیرد ، اما همانطور که گفته شد به خودی خود به راه حل نمی انجامد . مهم این است که نیروهای سیاسی و اجتماعی به تضاد و اختلاف درون قدرت حاکم دلخوش نباشند ، طبیعت آنها در پیابند و درجه آنها در اتخاذ سیاستها و برنامه ها دخالت دهند .

در مثال مشخص ما اختلاف های موجود اولاً از منشا و منافع طبقاتی متفاوت نشأت نگرفته و ثانیاً در ابعاد سیاسی ترقیخواهی و ارتجاعی و تناقض ایند و با یکدیگر مطرح نیست . عمدتاً مصالح برنامه های ضری و کوتاه مدت و گرایش جهانی موجب اختلاف است . شعار نه شرقی و نه غربی است که مورد تردید قرار گرفته و مسائل اقتصادی و اجتماعی کوتاه مدت است که لاینحل مانده . اگر هر یک از این دو جل شود ما برای مدتی با قدرت حاکمه واحد و یکپارچه روبرو خواهیم بود . اگر پیروزی جنگ ممکن شود خود تا ماهها تلور و تظاهر این اختلافها را عقب خواهد راند . اگر جناحی برای مدتی عقب نشینی کند هائیکه چند ماه بقید در صفحه ۱۱

تناقضات باندهای قدرت

از هفته ها پیش اختلاف میان جناحهای حاکم انگاس خارجیسی یافت . همزمان با آن بازار شایعه گرم شد . جمعی از پیروزی جناح حجتیه بر حزب وعده ای از پیروزی بر حجتیه سخن میرانند . آنچه مسلم است اینست که اختلاف درونی به حدی بود که خامنه ای ناچار شد با پادرمیانی وریش سفیدی و همچنین پاکشویی انجمن حجتیه در افکار عمومی به این اختلاف پایان بخشد . او در سخنرانی خود گفت که انجمن حجتیه طیفی از افراد " انقلابی " و " خط امامی " تا افراد منحرف است . هنوز قابل پیش بینی نیست که این مصالحه به نفع چه طرفی تمام خواهد شد . اما قدر مسلم اینست که در شرایطی نظیر شرایط فعلی ، این جناح نظامی و شبه نظامی است که قادر خواهد بود حرف آخر را بزند و در مرحله نهائی دعوا را به نفع و با قدرت نظامی خود خاتمه دهد .

ظاهر این کشمکش هرچه باشد ، ریشه در اوضاع نا بسامان اقتصادی و اجتماعی جامعه دارد . واردات ایران بنا به گزارش روزنامه های رسمی از سال ۵۶ و ۵۷ نیز فزونیتر شده و صادرات غیر نفتی تقریباً متوقف گشته و صادرات نفت به خاطر اوضاع و خرابیهای جنگ به شدت سیر نزولی نشان میدهد . بیکاری و گرانی تشدید شده و افزایش روزافزون اعتراضات را باعث گشته است . جنگ بسا مخارج هنگفت ادامه دارد و فقط ابزار سرکوب همه جانبه است که کارائی خود را حفظ کرده است . قدرت حاکم در مقابل ایسن فشار شدید چاره ای ندارد جز اینکه یکدست و متحد عمل کند ، لیکن آنچه که می گذرد این اتحاد را هر لحظه با خطر تشتت روبرو می سازد . قدرت جوان نظامی و شبه نظامی احتیاجات بیشتری می خواهد تا در سایه سرکوب و برنامه " راه رشد غیر سرمایه داری " و کمک گیری از بلوک شرق بتواند به حل معضل بپردازد .

اما روحانیین و عناصر رهبری روحانیت که در میان طرفداران رژیم دارای نفوذ و قدرت اند نمی توانند شاهد " راه غیر اسلامی " باشند و خطر " کودتای شرقی " خواب راحت را از چشمانشان برده است . نابسامانیها به این اختلاف راه و روش دامن می زند و بسیاری از

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به « شورای ملی مقاومت » پیوندیم